

کلیات سعدی

براساس تصحیح و طبع شادروان محمدعلی فروغی

و مقابله با دو نسخه معتبر دیگر

تصحیح، مقدمه، تعلیقات و فهارس

به کوشش

بهاءالدین خرمشاهی



انتشارات دوستان

فهرست مندرجات

۲۸۴	باب پنجم. در رضا		پیشگفتار مصحح
۲۹۳	باب ششم. در قناعت	۱۷	[درباره گلستان]
۳۰۱	باب هفتم. در عالم تربیت	۲۳	گلستان
۳۱۹	باب هشتم. در شکر بر عافیت		
۳۳۰	باب نهم. در توبه و راه صواب	۳۱	باب اول. در سیرت پادشاهان
۳۴۴	باب دهم. در مناجات و ختم کتاب	۶۳	باب دوم. در اخلاق درویشان
	غزلیات	۸۹	باب سوم. در فضیلت قناعت
۳۴۹		۱۱۰	باب چهارم. در فوائد خاموشی
	طبیات، بدایع، خوانیم، غزلیات قدیم	۱۱۶	باب پنجم. در عشق و جوانی
	و ترجیعات، قطعات، رباعیات، ملحقات و مفردات	۱۳۳	باب ششم. در ضعف و پیری
		۱۳۹	باب هفتم. در تأثیر تربیت
		۱۵۵	باب هشتم. در آداب صحبت
۵۷۹	ترجیعات		
۶۰۷	قطعات	۱۸۰	یوستان
۶۱۱	رباعیات		
۶۲۷	ملحقات	۱۸۷	ستایش پیغمبر صلی الله علیه وآله
۶۳۷	مفردات	۱۸۸	سبب نظم کتاب
		۱۸۹	مدح ابوبکرین سعدبن زنگی
۶۳۹	مواعظ	۱۹۱	مدح سعدبن ابی بکرین سعد
		۱۹۴	باب اول. در عدل و تدبیر و رای
	قصاید فارسی و عربی، غزلیات عرفانی	۲۳۹	باب دوم. در احسان
	کتاب نصیحة الملوک، مجالس و غیره	۲۴۹	باب سوم. در عشق و مستی و شور
		۲۶۴	باب چهارم. در تواضع

قصاید فارسی

۶۴۷	در ستایش علاءالدین جوینی صاحب‌دیوان	۶۷۱
	در تنبیه و موعظه	۶۷۲
۶۵۰	پند و موعظه	۶۷۳
۶۵۱	در ستایش امیر انکیاتو	۶۷۴
۶۵۱	در تهنیت اتابک مظفرالدین سلجوقشاه	۶۷۶
۶۵۲	بازگردیدن پادشاه اسلام از سفر عراق	۶۷۷
۶۵۲	تغزل و ستایش صاحب‌دیوان	۶۷۷
۶۵۳	در انتقال دولت از سلغریان به قوم دیگر	۶۷۸
۶۵۴	در وداع ماه رمضان	۶۷۹
۶۵۵	در مدح شمس‌الدین حسین علكانی	۶۸۰
۶۵۵	در ستایش علاءالدین عظاملك جوینی	۶۸۰
۶۵۶	در ستایش شمس‌الدین حسین علكانی	۶۸۰
۶۵۷	در ستایش صاحب‌دیوان	۶۸۴
۶۵۸	در ستایش ملکه ترکان خاتون	۶۸۶
۶۵۸	در ستایش اتابک مظفرالدین سلجوقشاه	۶۸۷
۶۵۹	پند و اندرز	۶۸۷
۶۵۹	در ستایش ترکان خاتون و پسرش	۶۸۸
۶۶۰	تنبیه و موعظت	۶۸۹
۶۶۱	تغزل و ستایش صاحب‌دیوان	۶۹۰
۶۶۱	پند	۶۹۱
۶۶۲	در ستایش	۶۹۲
۶۶۲	در پند و ستایش	۶۹۲
۶۶۴	در ستایش	۶۹۳
۶۶۷	در پند و اندرز	۶۹۴
۶۶۹	در ستایش ابوبکر بن سعد	۶۹۶
۶۶۹	در ستایش امیرانکیانو	۶۹۶
۶۶۹	مراثی . ترجیع‌بند در مرثیه سعد بن ابوبکر	۶۹۸
۶۷۰	ذکر وفات امیر فخرالدین ابی‌بکر	۶۹۹

۷۱۸	فی مدح صاحب‌دیوان	۷۰۰	در مرثیه عزالدین احمد بن یوسف
۷۱۹	قطعه	۷۰۱	در مرثیه اتابک ابوبکر بن سعد زنگی
۷۱۹	قطعه	۷۰۲	در مرثیه سعد بن ابوبکر
		۷۰۲	در مرثیه ابوبکر سعد بن زنگی
۷۱۹	مفردات	۷۰۳	در زوال خلافت بنی‌عباس
۷۲۱	غزلیات		
		۷۰۵	قصاید و غزلیات عربی
	مشمول بر پند و اندرز که در غزلیات دیگر		
	پراکنده است و در اینجا گرد آورده‌ایم	۷۰۹	فی مرثیه امیرالمؤمنین المعتمد
		۷۰۹	یمدح السعید فخرالدین
۷۴۶	قطعات	۷۰۹	فی الغزل
		۷۱۰	ایضاً فی الغزل
۷۴۶	در پند و اخلاق	۷۱۱	فی الشیب
۷۴۶	در ستایش	۷۱۱	فی الغزل
۷۴۷	ظاهراً در ستایش صاحب‌دیوان است	۷۱۲	ایضاً فی الغزل
۷۴۹	در عزت نفس	۷۱۳	ایضاً فی الغزل
۷۵۱	ظاهراً در ستایش صاحب‌دیوان است	۷۱۳	وله فی الغزل
۷۵۹	ظاهراً در مدح صاحب‌دیوان است	۷۱۳	وله ایضاً
۷۶۰	در مدح صاحب‌دیوان	۷۱۴	ایضاً فی الغزل
۷۶۶	در مدح	۷۱۴	فی الموعظة
۷۶۷	در مدح و نصیحت	۷۱۵	فی الغزل
۷۷۴	رباعیات	۷۱۵	ایضاً فی الغزل
		۷۱۶	فی الغزل
۷۷۴	رباعیات	۷۱۷	وله ایضاً
	در اخلاق و موعظه	۷۱۷	وله ایضاً
		۷۱۸	قطعه
۷۸۰	مثنویات	۷۱۸	قطعه
	در پند و اخلاق	۷۱۸	وله ایضاً

۸۳۶	مجلس پنجم	۷۸۸	مفردات
			در پند و اخلاق
۸۴۲	تقریرات ثلاثه		
۸۴۲	۱. سؤال خواجه شمس‌الدین صاحب‌دیوان	۷۹۴	ملحقات
۸۴۴	۲. ملاقات شیخ با آباقا		۱. قصاید
۸۴۵	۳. حکایت شمس‌الدین تازی‌کوی	۷۹۴	تنبیه و موعظت
۸۴۷	مقدمه «بیستون» بر کلیات شیخ سعدی	۷۹۶	نصیحت
		۷۹۷	۲. غزلهای عرفانی
۸۵۰	فهرست رسالات مشتمل بر شش رساله	۷۹۸	۳. قطعات
۸۵۱	در تقریر دیباچه		
		۸۰۱	رسائل نثر
	فهرستها	۸۰۳	کتاب نصیحة المملوک
۹۱۹	کشف‌الابیات گلستان	۸۱۷	رساله در عقل و عشق
۱۰۰۵	کشف‌الابیات بوستان	۸۱۷	الجواب
۱۰۵۱	فهرست غزلهای فارسی	۸۲۰	در تربیت یکی از ملوک گوید
۱۰۶۵	فهرست قصاید فارسی		
۱۰۶۹	فهرست قطعات فارسی	۸۲۳	مجالس پنجگانه
۱۰۷۷	مثنویات، ترجیعات، مثلثات	۸۲۳	مجلس اول
۱۰۸۱	غزلهای عربی، قصاید عربی، قطعات عربی	۸۲۶	مجلس دوّم
		۸۳۰	مجلس سوّم
۱۰۸۳	کتابنامه	۸۳۲	مجلس چهارم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مَنْتَ خدای را، عزوجل، که طاعتش موجب قربتست، و به شکر اندرش مزید نعمت. هر نفسی که فرو می‌رود، ممد حیات است و چون برمی‌آید مفرح ذات. پس در هر نفسی، دو نعمت موجود است، و بر هر نعمتی شکری واجب.

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش به در آید

«اعملوا آل داودَ شکرًا وَ قَلِیْلٌ مِّنْ عِبَادِی الشُّکُورَ»*.

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد
ورنه سزاوارِ خداوندیش کس نتواند که به جای آورد

باران رحمت بی حسابش، همه را رسیده، و خوان نعمت بی دریغش، همه جا کشیده؛
پرده ناموس* بندگان به گناه فاحش ندرد، و وظیفه روزی به خطای مُنکر نبرد.

ای کریمی که از خزانه غیب گبر و ترسا وظیفه خور داری
دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمن این نظر داری*

فراش باد صبا را گفته، تا فرش زمردی^۱ بگسترده، و دایه ابر بهاری را فرموده، تا بناتِ
نبات در مهد زمین پیورده. درختان را به خلعتِ نوروزی، قبای سبز ورق دربر گرفته، و
اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع، کلاه شکوفه بر سر نهاده. عصاره نالی^۲* به قدرت او
شهد فایق* شده و تخم خرمایی، به تربیتش نخل باسق* گشته.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

در خیرست از سرور کاینات، و مفخر موجودات و رحمت عالمیان، و صفوت آدمیان و تتمه دور زمان محمد مصطفی، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ*

شَفِيعُ مَطَاعِ نَبِيِّ كَرِيمٍ
قَسِيمٌ جَسِيمٌ نَسِيمٌ وَسِيمٌ*

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پستی بان چه باک از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتی بان^۱

بَلِّغِ الْعَلِيَّ بِكَمَالِهِ، كَشَفَ الدُّجَى بِجَمَالِهِ
حَسُنْتَ جَمِيعُ خِصَالِهِ، صَلَّوْا عَلَيْهِ وَآلِهِ

هرگاه^۲ که یکی از بندگان گنه کار پریشان روزگار، دستِ انابت، به امید اجابت، به درگاه حق، جَلَّ و علا، بردارد ایزد، تعالی، در وی نظر نکند. بازش بخواند، باز اعراض کند^۳. بازش^۴ به تَضَرُّع و زاری بخواند، حَقُّ، سبحانه و تعالی، فرماید: «بَا مَلَانِكْتِي قَدْ اسْتَحْيَيْتُ مِنْ عَبْدِي، وَ لَيْسَ لَهُ غَيْرِي، فَقَدْ غَفَرْتُ لَهُ»*. دعوتش را^۵ اجابت کردم، و حاجتش^۶ برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم.

کرم بین و لطفِ خداوندگار
گنه بنده کرده است و او شرمسار

عاکفان کعبه جلالش، به تقصیر عبادت معترف، که «ما عبدناك حقَّ عبادتك»^۷ و واصفان حلیه جمالش به تحیر منسوب که «ما عرفناك حقَّ معرفتك»*.

گر کسی وصف او زمن پرسد
بیدل از بی نشان چه گوید باز
عاشقان کشتگان معشوقند
بر نیاید ز کشتگان آواز

یکی از صاحب‌دلان، سر به جیبِ مراقبت فرو برده بود، و در بحرِ مکاشفت مستغرق شده. حالی^۸ که از این معامله^۹ باز آمد، یکی از دوستان^{۱۰} گفت: ازین بُستان که بودی ما را چه تحفه کرامت کردی؟ گفت به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامنی پُر کنم هدیة اصحاب را. چون برسیدم بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.

ای مرغِ سحر، عشق ز پروانه بیاموز
این مدعیان در طلبش بیخبرانند
کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
کان را که خبر شد خبری باز نیامد

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم
مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر
وز هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم
ما همچنان در اوّل وصف تو مانده‌ایم

۱. این بیت را بعد از «بلغ‌العلی» دارد. ۲. هرگه. ۳. فرماید. ۴. باردیگرش. ۵. «را» ندارد. ۶. امیدش. ۷. - و. ۸. آنکه. ۹. معاملت. ۱۰. یاران به طریق انبساط.

ذکر جمیل سعدی که در افواهِ عوام افتاده است، و صیتِ سخنش که در بسیط زمین رفته^۱ و قصب‌الجیب حدیثش که همچون شکر می‌خورند و رقعۀ منشآتش که چون کاغذ زر می‌برند، بر کمال فضل و بلاغت او حمل نتوان کرد^۲. بلکه خداوند جهان، و قطب دایره زمان، و قایم‌مقام سلیمان، و ناصرِ اهلِ ایمان،^۳ اتابکِ اعظم، مظفرالدینا والدین، ابوبکر بن سعد بن زنگی، ظَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي أَرْضِهِ. رَبِّ أَرْضٍ عَنْهُ وَ أَرْضِهِ، به عین عنایت نظر کرده است و تحسین بلیغ فرموده، و ارادت صادق نموده، لاجرم کافۀ انام از^۴ خواص^۵ و عوام به محبت او^۶ گراییده‌اند که: «النَّاسُ عَلَي دِينِ مَلُوكِهِمْ»*.

زانگه که ترا بر من مسکین نظرست
آثارم از آفتاب مشهورترست
گر خود همه عیبها بدین بنده درست
هر عیب که سلطان بپسندد هنرست

گلی خوشبوی در حمام روزی
رسید از دستِ محبوبی^۶ به دستم
بدو گفتم که مشکي یا عبیری
که از بوی دلاویز تو مستم
بگفتا من گلی ناچیز بودم
ولیکن مدتی با گُل نشستم
کمالِ همنشین در من اثر کرد
وگرنه من همان خاکم که هستم

اللَّهُمَّ مَتَّعِ الْمُسْلِمِينَ بِطَوْلِ حَيَاتِهِ، وَ ضَاعِفِ^۷ جَمِيلِ حَسَنَاتِهِ، وَ أَرْفَعِ دَرَجَةَ أَوْلَادِهِ وَ وُلَاتِهِ، وَ دَمِّرْ عَلَي أَعْدَائِهِ وَ شُنَاتِهِ، بِمَا تَلِي فِي الْقُرْآنِ مِنْ آيَاتِهِ. اللَّهُمَّ آمِنْ بَلَدِهِ وَ أَحْفَظْ وَ لَدَهُ*.

لَقَدْ سَعِدَ الدُّنْيَا بِه دَامَ سَعْنُهُ
وَ آيَلَهُ المولى بِالْوِيَةِ النَّصْرِ
كَذَلِكَ يَنْشَأُ الْيَنَّةُ هُوَ عِرْقُهَا
وَ حُسْنُ نَبَاتِ الارضِ مِنْ كَرَمِ البذرِ*

ایزد، تعالی و تقدس، خطۀ پاک شیراز را، به هیبت حاکمان عادل، و همت عالمان عامل تا زمان قیامت در امان سلامت نگه دارد.

اقلیم پارس را غم از آسیبِ دهر نیست
تا بر سرش بود چو تویی سایه خدا
امروز کس نشان ندهد در بسیطِ خاک
مانند آستانِ درت، مأمِنِ رضا
بر تست پاسِ خاطر بیچارگان، و شکر
بر ما، و بر خدای جهان‌آفرین جزا
یارب زبادِ فتنه نگه دار خاکِ پارس
چندان که خاک را بود و باد را بقا

یک شب تأمل ایام گذشته می‌کردم، و بر عمر تلف کرده تأسف می‌خوردم، و سنگ

۱. منتشرگشته. ۲. و شاهنشاه معظم. ۳. - از. ۴. خاصه. ۵. - او. ۶. مخدومی. ۷. ثواب.